

«تهی»^۸

یادداشتی بر نمایشگاه محمد خلیلی
در گالری اُ، آبان ماه ۱۳۹۴

ثمیلا امیرابراهیمی



اگر نمایشگاه اخیر محمد خلیلی (مکان تهی) را در ارتباط با آثار سال‌های گذشته‌اش پیگیری کنیم تحول کار او را به ویژه در «فضاسازی» خواهیم دید. فضاهایی که او در پنج-شش سال گذشته بر ما گشوده، به ترتیب ایستگاه‌های مترو، جاده‌های بی‌آغاز و پایان، حوضچه‌ها و تأسیسات متروک حومه شهری، دشت‌های گسترده، برکه‌های گل‌آلود، صخره‌های سنگی و آسمان‌های وسیع و باشکوه است. هرچه در ابتدا فضاهای شهری تیره و تار و سنگین بودند، فضاهای طبیعی سال‌های بعد، نامتناهی و باز و رنگین شدند. نقاش با هر نمایشگاه، تسلط و آزادی بیشتری در تکنیک و تخیل به دست آورده و هر بار بیش از گذشته موفق شده عناصر آشنا را از دل واقعیت روزمره بیرون کشیده و در فضای ناآشنا و غریب رؤیا و خیال قرار دهد. خلیلی در طراحی‌های اخیر خود نیز اشیاء محدودی را انتخاب کرده و با قرار دادن آنها در فضای تهی، به مکانی از دست رفته اشاره می‌کند. این دکل‌ها، لوله‌ها و مخازن آب، بدون هیچ زمینه‌پردازی و عنصر اضافی دیگر، یک ویرانه‌ی شهری و صنعتی را در ذهن ما مجسم می‌کند. سیاه و سفید بودن طراحی‌ها (گاه همراه با ته رنگ‌های گرم) و استفاده از تکنیک‌های مختلف خراش و پاک‌کن، بخش مهمی از شگرد خاص او در ساختن فضای کهنگی و انهدام است. گویی این یادداشت‌های تصویری رنگ و رو رفته، گزارش‌هایی شتاب‌زده و باقی مانده از یک فاجعه بزرگ طبیعی یا بشری هستند. زلزله یا جنگ، هرچه که هست این تصاویر آپوکالیپتیک، تجسم عام همه شهرها و زندگی‌های ویران شده‌اند و به‌طور خاص، شاید تصاویر پیشگویانه‌ی واقعیت یا کابوس جنگ، یا زلزله‌ی کبیر تهران باشند. نقاش بیش از این چیزی نمی‌گوید. ابهام، ویژگی کار خلیلی است اما نه ابهامی که به طرف انتزاع برود. او واقعیت را با وهم و رؤیا مماس می‌کند تا عالمی فراواقعی و ماوراءالطبیعی بیافریند. گویی همه آنچه ما می‌بینیم در جایی بین اینجا و عالمی دیگر حادث شده است. با این همه، ابهام مانع دیدن درونمایه‌ی اصلی کارهای او نیست. چراکه فضاسازی خلیلی همراه با تم همیشگی «تنهایی انسان در جهانی پایان یافته و متروک» کامل می‌شود. او انسان را در فضا می‌گذارد تا داستان پرتاب شدن خود را در دنیایی بی‌رحم و بی‌اعتنا باز گو کند. خلیلی در مجموعه‌ی جدید خود نیز به جز چند استثناء (که جمعی

محمد خلیلی
بدون عنوان
اکریلیک، پاستل
روغنی و مرکب روی
کاغذ
۱۳۹۴
Untitled, acrylic,
oil pastel and ink
on paper, 25x17.5
cm, 2015

فنی را دارد که با سازه‌های انسانی سر و کار دارد، گاه همچون مسافری غریب و حیران است که خود نمی‌داند چرا و چطور در چنین محیط شگفت‌انگیزی سبز شده، و گاه مانند دیگر «اهالی غرق» نقاشی امروز، تانیمه‌ی بدن در آب فرو رفته است. اما در همه حال، انسان عام او حامل و فاعل هیچ چیز نیست. نه خیر و نه شر. به علت فقدان این آگاهی، حتی قربانی هم نیست. او همچون یک عنصر طبیعی در جهان حادث شده و تصویری شاعرانه و خواب‌گونه از انفعال و بیهوشی را تداعی می‌کند. اندازه‌ی کوچک و حضور اغلب نادیدنی این انسان - مرد در فضای بیکران و ناشناختنی، موقعیت هستی‌شناختی او را با نیهیلیسم اگزیستانسیل توضیح می‌دهد: انسانی بریده از اجتماع و عاری از هرگونه میل، اراده و احساسات که هستی‌شیء‌واره خود را در جهانی نامفهوم زندگی می‌کند. او قادر نیست با محیط و هموعان خود ارتباط برقرار کند، قادر نیست علیه موقعیت خود بشورد و بجنگد و چه بسا حتی از تنها

احساس انسانی خود یعنی «تنها بودن» نیز ناآگاه است.

خلیلی تاکنون با همین درون‌مایه‌ی اصلی، نقاشی‌ها و طراحی‌های زیبا و تأثیرگذاری به نمایش گذاشته که «تصادفاً» با فضای ذهنی حلقه‌ی هنردوستان جامعه و دوران آشوب‌زده‌ی ما بسیار جور در می‌آید و همذات‌پنداری، با آن آسان و دلپذیر به نظر می‌رسد. آثار او ما را با منظره‌هایی روبرو می‌کنند که در عین شگفتی و غرابت، پذیرفتنی به نظر می‌رسند. چرا که در خلسه‌ی بی‌رنج این تقدیر، خود را با آن انسان - مرد تنها هم‌سرنوشت پنداشته و در ملال و پوچی محتوم او شریک می‌شویم. باور کردن و تن دادن به این رویا یا کابوس جمعی، تسکین‌دهنده و لذتبخش است. چرا که مشکلات و دردهای واقعی را منتفی می‌کند و ما را با تفسیری پذیرفتنی از موقعیت «انسان نوعی» سرگردان و از خود بیگانه تسلی می‌بخشد. در این تفسیر، همه پیامدهای محتمل رویارویی انسان با یک فاجعه بزرگ، از جمله مصائب و عواطف انسانی، تلاش و شور زندگی، امید و همبستگی و بسیاری چیزهای دیگر ندیده گرفته می‌شوند تا آن انسان - مرد تنها، بدون زن، بدون کودک و بدون آینده، ناظر و منتظر منفعل و منکوب‌شده‌ی پایان نوع خود و جهان

باشد. ■



چند نفره را موضوع کار خود قرار می‌دهد یا تا حدی به شخصیت فردی توجه می‌کند) انسانی ثابت و همیشگی دارد. انسان او مردی است با هیكل و سن و شخصیت و پوشش شهری امروزی که قرار است نمایندگی همه‌ی انسان‌ها، از جنسیت‌ها و نژادها و طبقات و سن‌های مختلف را به‌عهده بگیرد. این انسان - مرد، معرف و نماد انسان عام است. در حالی که حضور کمیاب زن در مجموعه کارهای او فرعی و حامل معنایی دیگر است. زن نه به عنوان انسان عام، بلکه بیشتر با جنسیت خاص خود در کارهای خللی ظاهر می‌شود. اغلب برهنه و از پشت سر، گاه در آب پیش می‌رود و گاه در میان صخره‌ها سرگردان است. در معدودی از طراحی‌های اخیر نیز حضور زن در نمایی نزدیک به موهای او نمایش داده می‌شود. اما در هر حال، نه هستی زن، نه جمع‌های کوچک و نه کوشش برای شخصیت‌پردازی فردی، هنوز تصویر ثابت و جا افتاده‌ی انسان - مرد تنهای او را تهدید نمی‌کنند. در طراحی‌های اخیر خللی فضای مرگ و انهدام با سرگردانی این انسان تنها در میان ویرانه‌ها و تأسیساتی که اغلب در ارتباط با صنعت ابرسانی است القاء می‌شود. شاید در عالم برزخی میان واقعیت و رؤیا، آب همچون نمادی از مرگ تجلی می‌کند.

اما از نگاهی واقع‌گرا، این انسان - مرد گاه حالت یک کارمند یا ناظر

محمدخلیلی
بدون عنوان
اکریلیک، پاستل
روغنی و مرکب روی
کغذ
۱۳۹۴
Untitled, acrylic,
oil pastel and ink
on paper, 17.5x25
cm, 2015